

اثر ایرانیان در ایجاد تمدن اسلامی

مردم ایران از آن هنگام که بآیین مبین اسلام آشنائی و تماس حاصل کردند بعضی بزودی و گروهی تا چهار قرن اول هجری بتدریج آنرا پذیرفتند و خود ناشر و مدافع بزرگ آن شدند . در اینجا خوبست ابیات را از خرمی شاعر ایرانی ذکر کنیم که میگوید :

ملکنار قاب الناس فی الشریک کلیم	لنا تابع طول الیه یاد جنب
نسو مکموخفا و تقنی علیکمو	بما شاء منا مخطی و مصیب
فلما اتی الاسلام وان شرحت له	صدور به نحو الا نام تنیب
تبعنا رسول الله حتی کانما	سماء علینا بالرجال تصوب

بلی ما اسلام را پذیرفتیم و از جانی تا حدود هندوچین و از جانی دیگر تا نواحی شمالی چین رواج دادیم ولی قبول اسلام هیچگاه وسیله آن نشد که ملیت خود را فراموش کنیم و زبان و ادبیات پرافتخار خود را از دست دهیم . بمبارت دیگر ملت ایران در همان حال که مسلمانست ایرانیست و هیچگاه حاضر نشده است این افتخار بزرگ را از خود سلب کند و بهیچکس هم اجازه نخواهد داد که درباره سلب چنین افتخار بزرگی با او سخن گوید .

برای ما اسلام دینی است مقدس و ستودنی و ملیت ایرانی حقیقتی است مسلم و دفاع کردنی مطلب دوم که باید در مقدمه عرض کنم آنست که هنگامی که اسلام در کشورهای ازمیرا طوری روم شرقی و شاهنشاهی ساسانی انتشار می یافت دو تمدن بزرگ در این سرزمینها حکومت میکرد یکی تمدن رومی باریشه یونانی خود و دیگری تمدن عظیم و درخشان و نضج یافته ایرانی که از کناره های فرات تا پایه های کوه سلیمان و فلات پامیر و سواحل سیر دریا را تسخیر کرده و زیر سیطره و نفوذ خود در آورده بود .

اثر این دو تمدن در تمدن اسلامی بایکدیگر مختلف است . اثر تمدن یونانی و رومی بیشتر علمی است ولی اثر تمدن ایرانی هم علمی و هم لغوی و هم فرهنگی است .

تاریخ اسلام باعتباری دو دوره متمایز دارد : یکی دوره تشکیل و توسعه حکومت که تا پایان دوره اموی یعنی تا سال ۱۳۲ هجری بطول انجامید و دیگر دوره استقرار حکومت و آنگاه تجزیه آن و امتزاج فرهنگها و تشکیل یک تمدن عظیم و وسیع واحد که از اوایل قرن دوم تا قرن چهارم هجری امتداد یافت ،

در دوره نخستین ایرانیان نفوذ قاطعی نداشتند و تمدنهای ملل تابع اسلام تغییر و تفاوت فاحشی با سابق نکرد . ولی دوره دوم یعنی دوره اعتلای خلافت عباسی دوره قدرت رجال ایرانی

و عهدیست که تمدن ایرانی ضمن آمیزش با زبان عربی و دین اسلام بعنوان يك تمدن جدید جلوه گری میکند. در این دوره تقریباً تمام وزیران و سرداران و دبیران و گردانندگان حکومت و حتی خاندانهایی که در تعیین سرنوشت حکومت اسلامی تاثیر داشتند از ایران و مخصوصاً از شرق این کشور می آمدند. این همان دوره ایست که بهمت و کوشش سردار بزرگ و مدبر ایرانی ابو مسلم خراسانی آغاز شد و بسقوط دولت اموی که از سیادت عرب حمایت میکرد و تشکیل دولت عباسی که تادیرگاه پدست ایرانیان اداره میشد، منجر گردید. این عصر را بعضی از محققان عصر ایرانی نامیده اند، جرجی زیدان محقق معروف مصری صاحب کتاب مشهور تاریخ التمدن الاسلامی درباره همین دوره میگوید: این عصر را عصر فارسی مینامیم اگرچه جزو دوره عباسی است زیرا دولت عباسی در این دوره از باب تداخل و دین و زبان عربی لیکن از حیث سیاست و اداره ایرانی است ایرانیان این دولت را روی کار آوردند و تشکیلات آن را ایجاد کردند و بجهت امور آن سروسامان بخشیدند و حتی وزیران و کاتبان و حاجبان آن دولت همه از ایرانیان بوده اند.

بر اثر همین نفوذ شدید ایرانیان در عهد اول عباسی تمدن ایرانی بقول نویسنده و محقق دیگر مصری استاد احمد امین در کتاب ضحی الاسلام «انتشار عظیم» حاصل کرد.

احمد امین دلایل متعددی برای این انتشار عظیم تمدن ایرانی در ممالک اسلامی و حتی ایجاد واقعی آن ذکر میکند. و خلاصه سخن او آنست که طبقات مختلف حکومتی در دوره بنی عباس از ایرانیان انتخاب میشده و وجود همه آنان اثر مستقیم در ایجاد تشکیلات و نظامات و ورود کلیه رسوم و آداب و عادات و لغات و حتی جشنهای دینی و ملی ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی و در پایتخت آنان بغداد و از آنجا به بیشتر کشورهای اسلامی داشته است. خلافت عباسی و در پایتخت آنان بغداد و از آنجا به بیشتر کشورهای اسلامی داشته است نتایجی که محقق مصری ازین نفوذ چندین جانبه ایرانیان در حکومت و تشکیلات و امور سیاسی و نظامی و اجتماعی مسلمین در طول چندین قرن میگیرد باختصار تاثیر زبان پهلوی و فارسی در زبان عربی -- رواج و تاثیر بسیار شدید ادبیات پهلوی در زبان و ادبیات عربی -- شیوع دانشهای ایرانی بوسیله ترجمه ها و تألیفات دانشمندان کشور ما بزبان عربی -- و انتشارات فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی در میان مسلمانان و حتی در حوزه حکومت و فرمانروائی آنان، یعنی تقریباً زیر نفوذ گرفتن همه عناصر تشکیل دهنده تمدن اسلامی است.

علت این همه تاثیر بسیار روشن است. ملتی که تازه از زندگانی بیابانی بیرون آمده و تشکیل امپراطوری داده باشد، برای نگاهداری آن طبعاً بملتهای منمدنی که دارای سوابق مدنی ممتد و تشکیلات مملکتی و اجتماعی منظم بوده باشند حاجت دارد و چون حکومتی که در بغداد، نزدیک تیسفون، تشکیل یافته بود، هم بوسیله ایرانیان روی کار آمده و هم در جوار آنان استقرار داشت، طبعاً ازین قوم یاری میگرفت و همین امر مقدمه و علت اساسی نفوذ یاری دهندگان در همه امور دیگر هم میگردد.

در اینجا بهتر است که باز هم از ذکر نظرهای خود بیان گفتارهای دیگران بپردازیم: جامعه شناس بزرگ و مورخ مشهور تونسلی عبدالرحمن بن محمد بن خلدون که من الاتفاق او هم قسمت بزرگی از زندگانی خود را در مصر گذرانده و از سال ۸۸۶ هجری ببعد سمت قاضی -- القضاتی داشته و از مدرسان جامع الأزهر بوده است، قولی دارد که ناگزیر باید برای محققان اسلامی سند قاطع شده شود. خلاصه گفتار او چنین است: بیشتر دانشمندان ملت اسلام خواه در علوم شرعی و خواه در علوم عقلی از ایران برخاسته اند و اگر کسانی هم از تازیان در میان آنان یافته شوند از باب زبان و محل تربیت و استادان ایرانی هستند، با آنکه دین و صاحب دین عربی بوده اند. سبب این امر آنست که در آغاز ظهور اسلام بمقتضای سادگی و صحرائنشینی در میان مسلمانان دانش و هنری متداول نبود و شهرنشینی و تمدن اختصاص با ایرانیان یا ملتهایی داشت که در صنایع و حرف از آنان پیروی و اقتباس میکردند چه ایرانیان بعلت تمدن راسخی که از آغاز

تشکیل دولت خودداشتند در این امور توانا تر شده بودند چنانکه سیبویه صاحب فن نحو و پس از او ابوعلی فارسی و بعد از آن زجاج همه از نژاد ایرانی بودند .

و همچنین اند بیشتر علمای حدیث که یا از میان ایرانیان پدید آمده و یا از لحاظ محیط تربیت و زبان ایرانی بوده اند و بر همین منوالند همه علمای علم کلام و تفسیر، و بجز ایرانیان کسی بحفظ و تدوین علم قیام نکرد و صدق گفتار بینامبر مسلم گشت آنجا که فرموده : اگر علم با کتاف آسمان باز بسته باشد قومی از مردم فارس (یعنی ایران) بر آن دست خواهند یافت . از آنچه بیان کردیم معلوم شده است که همه یا بیشتر علمای علوم ادبی و دینی از قوم ایرانی بوده اند ، و اما علوم عقلی هم بعد از شناخته شدن آثار و مؤلفات علمای قدیم با ایرانیان اختصاص یافت و تازبان آنها را فرو گذاشته از ممارست در آنها منصرف شدند و بجز ایرانیان و اقوامی که با آنان نزدیکی و ارتباط داشتند آنها را فرا نمی گرفتند

این بود خلاصه بی از گفتار ابن خلدون مورخ و جامعه شناسی که در همه قضایای تاریخی بتحلیل فلسفی و اجتماعی عقیده داشت و حقایق را از همین راه بیطرفانه بدست می آورد . نظایر قول این عالم بزرگ را در میان محققان معاصر شرق و غرب بسیار میتوان یافت ولی ذکر آنها موجب اطالعه کلام خواهد بود . و اصولاً باید دانست که نهضت عظیم علمی و فرهنگی مسلمانان از اوایل قرن دوم بعد فقط بدست ایرانیان و با خلفا و رجالی که تربیت شده آنان بوده اند انجام گرفت و از عجایب امور آنست که بیشتر این ایرانیان خواه آنان که مشوق مترجمان و علما بوده اند ، و خواه آنان که بامر ترجمه و تألیف کتب ادبی و علمی بزبان عربی روزگار میگذاشتند از عیسویان و زردشتیان یا مانویان بودند که یا تازه اسلام آورده یا تا پایان عمر خویش اسلام نیاوردند و حتی از آنان مانند روزبه پسر دادویه معروف به ابن المقفع و مثل بشار بن برد طخارستانی بتهمت الحاد کشته شدند .

اگر بخواهیم بکیفیت استمساخ تمدن اسلامی از تمدن ایرانی بپردازیم و در این باره توضیح کافی دهیم بوقت موسعی حاجت داریم پس اجازه میخواهم بنحو اختصار کیفیت ایجاد علوم را در تمدن اسلامی بیان کنم زیرا تنها همین امر کافیست که اثر عجیب و شگفت انگیز ایرانیان را در تمدن اسلامی روشن سازد .

هنگامی که حکومت اسلامی بوجود می آمد ، یعنی در آغاز قرن هفتم میلادی ، مراکز علوم در شرق اختصاص داشت بچند ناحیه در اطراف عربستان . ازین نواحی یکی اسکندریه بود که اهمیت علمی آن بوسیله بطلمیوس سوتر و بدست علمای یونانی و با زبان یونانی از پایان قرن چهارم قبل از میلاد مسیح آغاز شده و در حدود قرنهای ششم و هفتم میلادی بضعف گرایده بود . ناحیه مهم دیگر سواحل علیای رودخانه فرات خاصه شهرهایی از قبیل **رها** و **قنسرین** و **نصیبین** بود که از مراکز مهم عیسویان و مدارس آنان شمرده میشد . و حران که مرکز علمی صائبین بود در شاهنشاهی ساسانی از شهر نصیبین تا مداین و اطراف آن و در تمام آتشکده ها و کلیساهای نسطوری و همچنین در حوزه های مانوی و در عده کثیری از شهرهای مهم مانند اهواز ، گندیشاپور ریشهریا ریو اردشیر یا بیت اردشیر ، شیراز ، اصفهان « ری و مرو و سمرقند و امثال اینها طبق اطلاعاتی که داریم حوزه های درس و مطالعه وجود داشت .

قسمتی از این مراکز بدست زردشتیان اداره میشد و قسمتی بدست عیسویان نسطوری . زبان علمای زردشتی پهلوی و زبان علمای نسطوری سریانی بود و در این هر دو زبان تألیفات مهم و همچنین ترجمه هایی از کتب مهم در فنون مختلف از قبیل طب و طبیعیات و نجوم و منطق و حکمت مخصوصاً بر روش خسروانی و نوافلاطونی موجود و شایع بود .

نهضت ترجمه در دوره ساسانیان از عهد اردشیر بابکان و مخصوصاً پسرش شاپور آغاز شد و در عهد شاهنشاهی خسروانوشیروان بحد اعلای قوت رسید . درباره اردشیر و شاپور مورخان و

نویسندگان از قبیل ابن‌التیم در الفهرست و مسعودی در مروج الذهب و حمزة بن الحسن درستی ملوک الارض والانبیا و ابن‌العبری در مختصر الدول اشارات متعدد دارند .

از کتاب معتبر مجمل التواریخ و القصص نیز اطلاعات ذقیمتی در این باب بدست می‌آید . لیکن مجاهداتی که پیش از انوشیروان دوباره نشر علوم شده بود در برابر توجه او بدانشها و نشر آنها فاقد اهمیت است . این شاهنشاه که هم فرمانروایی مدبر و هم سرداری شجاع بود بحکمت نیز علاقه داشت و از فلسفه افلاطون و ارسطو آگاه بود و ترجمه پهلوی کتب این دو استاد را میخواند از جمله اتفاقات مساعد در دوره سلطنت او پناهنده شدن هفت تن از دانشمندان مشهور یونانیست بایران بنام : داماسکیوس ، پولامیوس ، پریسکیانوس ، سمیلیکیوس ، هر میاس ، دیوجانوس ، و ابسیدوروس . خسرو مقدم این فیلسوفان را گرامی داشت و با بعضی از آنان خاصه پریسکیانوس مباحثاتی داشت و سؤالاتی از وی در علم النفس و علم - وظایف الاعضاء و حکمت طبیعی و نجوم و تاریخ طبیعی کود و پریسکیانوس کتابی در جواب این سؤالات نوشت که در مجموعه‌ای بنام ضمائم ارسطویی در سال ۱۸۸۶ در برلین بطبع رسید .

علاوه بر عقاید و اطلاعات علمی و خاصه فلسفی که از خود ایران سرچشمه گرفته بود و در میان متکلمان زردشتی و مانوی و زروانی رواج داشت علوم و اطلاعات و فلسفه یونانی همچنانکه عرض کرده‌ام با ترجمه کتابها از یونان یا بر اثر ارتباط ایرانیان با مراکز علمی سریانی در چندین مرکز مهم خاصه در مراکز اجتماع نسطوریان ایرانی رواج یافته و با اطلاعات علمی ایرانی و نیز با اطلاعاتی از طب و ریاضیات هندی که از راه ترجمه و نقل کتب هندی بپهلوی بدست آمده و شایع شده بود در آمیختن و از این راه مخصوصا در ریاضیات و طب نظریه‌های کاملتری از یونان قدیم بدست آمد . از جمله این مراکز سلوکیه و تیسفون و گندیساپور و رور و رورادشیر و مرو و بلخ را باید در درجه اول نام برد که تا قسمتی از قرون اولیه هجری دایر بوده و علمای بزرگی از آنها برخاسته بودند . مثلا ابن طبری ریاضی دان بزرگ و یکی از نخستین مترجمان المجسطی و همچنین ماشاء الله بن اثری که در اوایل دوره نقل علوم بزبان عربی در عهد منصور دوانیقی میزیسته هر دو در مرکز علمی مرو تربیت شده بودند و بعید نیست که پسر ابن الطبری یعنی علی بن طبری اولین نویسنده کتاب جامع طب اسلامی هم که مخصوصا با کتب طبی هندی آشنائی بسیار داشته است در همین مرو تربیت شده و سپس بزادگاه خود رفته و سمت دبیری مازربن - قارن را یافته باشد .

مراکز علمی ایران در اواخر دوره ساسانی و دوسه قرن اول هجری متعدد بود مثلا اهواز یکی از مراکز مهم تعلیم علم ریاضی شمرده میشد و در همین مرکز علمی است که نوبخت اهوازی ریاضی دان بزرگ ایرانی که منجم منصور خلیفه عباسی بوده و ترجمه بعضی از کتب ریاضی را از پهلوی با وویس پرس فرسازنامه نسبت داده‌اند در همین مرکز تربیت یافته بود .

مرکز علمی بسیار مهم دیگر در نزدیکی اهواز و شمال غربی شوشتر در شهر معروف گندیساپور وجود داشت . بنیان گذار این شهر پسر اردشیر بابکان بوده است . در عهدشاپور ذوالاکتاف (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) بدعوت اوتودوروس (Theodorus) طبیب بزرگ نصرانی در این شهر استقرار یافت و شاگردانی تربیت کرد و یک کناش طب بنام او معروف بود که در دوره اسلامی یعربی ترجمه شد . بعدها گندیساپور محل یکی از بزرگترین کلیساهای نسطوری ایران شد و در زبان سریانی نام خاص «بتیلاط» یافت ، در مدارس کلیسائی گندیساپور بنا بر رسم نسطوریان ایران زبان رسمی زبان سریانی و مواد تحصیل علاوه بر کلام و مسائل دیگر دینی منطق ارسطو و بسیاری از مباحث فلسفی و علمی ایرانی و یونانی و هندی بوده است .

در بیمارستان این شهر که بر رسم بیمارستانهای دیگر ایران دوره ساسانی احداث و بعدا در بغداد و شهرهای دیگر اسلامی تقلید شد و حتی اسم آن راهم در عربی اقتباس کرده بودند ، طب ایرانی و یونانی و هندی بهم آمیخته و بدرجه بلندی از کمال رسیده و چنانکه القفطی در اخبار الحکماء

بتفصیل شرح داده است از طب یونانی هم در گذشته بود. این بیمارستان تا سه چهار قرن اول هجری اهمیت و اعتباری بسزا داشت و از شهرهای مجاور برای تحصیل علم طب با آنجا میرفته‌اند و منصور خلیفه عباسی طبیب درباری خود را از همین شهر بر گزید یعنی جورجیس پسر بختیشوع رئیس همین بیمارستان گندیشاپور را بتهدید و اجبار بپایتخت خود برد و نگاه داشت و در نتیجه علمای خاندان بختیشوع ازین پس ناگزیر بودند که هم ریاست مرکز طبیبی گندیشاپور و هم ریاست اطباء بغداد را تا مدت‌ها بر عهده داشته باشند و علاوه بر گندیشاپور بیک حوزه تعلیمی طب هم در بغداد ایجاد کنند. درین حوزه طبی علاوه بر جورجیس و پسرش بختیشوع و نوادش جبرائیل استادان دیگری مانند یوحنا بن ماسویه و شاپور بن سهل گندیشاپوری حوزه تدریس و تعلیم برای علم طب و داروشناسی ترتیب دادند و شاگردان بسیاری در نزد آنان تربیت شدند. از جمله بزرگترین شاگردان یوحنا بیک جوان آبادانی از عیسویان نسطوری بود بنام حنین پسر اسحق که بعدها لقب ربن یعنی استاد یافت و استاد و پیشرو تمام مترجمان بغداد تا دوره متوکل گردید و در سال ۳۶۰ یا ۲۶۴ با وفات یافت.

حنین تمام مجموعه اثنی عشر بقراط و مجموعه سته عشر جالینوس را با شرح آنها باضمم مقداری دیگر از کتب طبی یونانی و سریانی بزبان عربی در آورد و علاوه بر این قسمت اعظم از ترجمه های مترجمان دیگر را تصحیح و تنقیح کرد و اولین کتابهای طب را در زبان عربی تالیف نمود که از آن میان دو کتاب بنام کتاب المسائل و کتاب العین اکنون موجود است و بطبع رسیده. پسر حنین یعنی اسحق که مانند پدر مسیحی نسطوری بوده عهده دار ترجمه کتب فلسفی ارسطو گشت و بسیاری از آنها را با شرح آنها به عربی در آورد.

علاوه بر خاندانهای ایرانی بختیشوع و ماسویه و حنین عده زیاد دیگری از ایرانیان بکار ترجمه و نقل علوم بزبان عربی همت گماشتند. مانند علی بن زیاد تمیمی مترجم کتاب زنگ و شهریار از پهلوی - خاندان نوبختی اهوازی - خاندان ربن طبری - عیسی بن چهار بخت - ابوالخیر خمار - یوسف بن عیسی الناقل شاگرد عیسی بن چهار بخت - بنی موسی بن شاکر خراسانی و مترجمانی که با کنسک و ابن دهن هندی معلمان گندیشاپور همکاری می کردند و امثال آنان.

این عده که عرض کرده ام و بسیاری از همکاران و شاگردان آنان همه از مراکز علمی ایران به بغداد روی آورده در کف حمایت خاندانهای بزرگ ایرانی مانند آل برمک و آل وهب و آل طاهر و آل سهل و دیگر رجال ایرانی یعنی وزراء و امرای دولت عباسی و همچنین خلفای اولیه آن سلسله زیسته و بکار نقل علوم بزبان عربی و همچنین تعلیم فلسفه و علوم مختلف و نیز تالیف اشتغال یافتند.

این عده با کوششهای مداوم خود و با استفاده از زبانهای پهلوی و سریانی و احیاناً زبان یونانی - زبان عربی را که تا آن هنگام مطلقاً ارزش علمی نداشت بیک زبان علمی برگرداندند و به بسیاری اصطلاحات که از زبانهای مذکور گرفته یا ترجمه کرده بودند مجهز ساختند و بدین ترتیب در زمان کوتاهی برای این زبان یک سنت علمی پایدار ایجاد نمودند.

اینست که ملاحظه میکنیم در زمان بسیار کوتاهی علوم عقلی که هیچگونه سابقه ای در تمدن اسلامی نداشت یکباره در بغداد رشد و نمو یافت و بشمر رسید و راه را برای مؤلفان متعددی که بعداً از میان ایرانیان برخاسته و به عربی در رشته های مختلف مانند منطق و کلیه شعب ریاضیات و طبیعیات و طب و الهیات و جز آنها تالیفاتی بوجود آورده اند هموار نمودند.

نظیر همین کار را مترجمانی از قبیل جبلیه بن سالم در عهد امویان و عبدالله بن مقفع و احمد بن یحیی بلاذری و محمد بن جهم برمکی، و هشام بن قاسم اصفهانی و موسی بن عیسی الکسروی و زادویه پسر شاهویه اصفهانی و محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی و بهرام پسر مردانشاه و علی بن عبیده الریحانی، و عمر بن فرخان طبری، و بهرام هروی مجوسی، و نظایر این افراد که عده آنها نیز بسیار است در مسائل ادبی انجام داده و بسیاری از کتب ادبی پهلوی را در فنون مختلف بزبان عربی

در آورده و نگارش کتب ادبی را بمسلمانان عرب زبان آموختند و خود نیز کتابهای تألیف کردند و آنها را سرمشق نویسندگان قرار دادند .

عین همین فعالیت را ایرانیان در علوم ادبی از صرف و نحو و لغت و روایت و معانی و بیان و در علوم شرعی مانند حدیث و فقه و کلام تفسیر و جز آنها نیز انجام دادند و اینگونه علوم را با استفاده از سرمایه‌هایی که ایران دوره ساسانی در اختیار آنان بوده است بوجد آوردند .
متاسفم که اگر بخواهم بتوضیحات کافی در باب همه این ابواب در سه کتاب خود دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی و تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی و تاریخ ادبیات در ایران توضیحات کافی بدهم و اگر خواننده باین کتابها مراجعه کند بآسانی در خواهد یافت که کلیه علوم در تمدن اسلامی بی کم و کاست بدست استادان ایرانی ایجاد شده و توسعه و تکامل یافته است و محل حیرت است که عده‌ای از خاورشناسان از روی جهل و عدم اطلاع اینهمه علمای بزرگ و حتی چهره‌های درخشانی از میان آنها نظیر ابن ربین طبری و محمد بن زکریای رازی و ابوریحان بیرونی خوارزمی و ابونصر عراقی خوارزمی و محمد بن موسی خوارزمی و ابوسهل مسیحی جرجانی و ابوعلی بن سینا و جز آنان را که زبان از شماره کردن آنان قاصر است و بعضی از آنها حتی هیچگاه از ایران بیرون نرفته و پایشان پممالک عربی نرسیده است دانسته‌اند .

فقط ذکر نمونه و خلاصه‌ای از کوششهای ایرانیان برای ایجاد علوم ادبی و شرعی و عقلی در تمدن کافی نیست که سهم ایرانیان را در ایجاد تمدن اسلامی روشن کند . باید دانست همه آنچه در دوره بنی عباس یعنی دوره ایجاد و تشکیل و توسعه تمدن اسلامی در بغداد ، رواج یافته بود بدست ایرانیان و بوسیله آنان ایجاد شده و حتی از شما پنهان نمیکنم که لباس رسمی خلقای اسلامی را نیز ایرانیان معلوم کردند و آن بوسیله ابومسلم خراسانی است بشرحی که در تاریخ طبری و ترجمه آن بدست ابوعلی محمد بن ابوالفضل محمد بلعمی آمده است .

جنگ در سر کشور مغربی

دوره غرور و خودستائی این دوزخ نکبتی در مقابل انسان واقعی حقیقی امروز
سر آمده است «شیمه هوزر- دانشمند سوئی»
از کتابی است بنام Der kaunepb une die gaitre Reish

آن قوت و قدرت که روح بجسم میتواند داد . مافوق تصور ماست .
آ . خون هوموم

از اصول اساسی روان شناسی
کاظم زاده ایرانشهر